

دو فصلنامه فلسفی شناخت، «ص ۷-۱۸»
پژوهشنامه علوم انسانی: شماره ۷۰/۱
بهار و تابستان ۱۳۹۳، Knowledge, No.70/1

چگونه نظریه آرمسترانگ را در مورد علیت و قانون طبیعت صحیح بفهمیم

سید محمد حسن آیت الله زاده شیرازی*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۳/۱۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۶/۱۹

چکیده

نظریه علیت منفرد و قانون آرمسترانگ بسیار شنیده شده است. اما مهم آن است که آنها را به عنوان بخشی از سیستم متافیزیکی او فهم کنیم. او یک نظریه پرداز در مورد صادق ساز است و تمام آرای متافیزیکی او می بایست در راستای وضع صادق سازها تفسیر شود. در این مقاله پس از طرح مسأله مورد مناقشه بین تعمیم گرایان و منفردگرایان در موضوع علیت، ابتدا چهارچوب کلی متافیزیک آرمسترانگ و سپس نظریه علیت او را به اختصار بیان می کنم. مطابق فهم من، او یک منفردگرا است، اما به وجود قانون به عنوان بخشی سازنده از اوضاع امور جهان اعتقاد دارد. در پایان معلوم خواهیم کرد که این طریق از فهم نظریه او در مورد قانون طبیعت، بعضی از کج فهمی را بر ملا می کند. به طور خاص معلوم می شود که نقض معروف الکساندر برد در مورد دوری بودن بیان آرمسترانگ اساساً وارد نمی باشد.

واژگان کلیدی: تعمیم گرایی، منفردگرایی، قانون طبیعت، صادق ساز، آرمسترانگ

* استادیار رشته فلسفه دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید بهشتی. آدرس الکترونیک:
h_shirazi@sbu.ac.ir

۱. مقدمه؛ تعمیم‌گرایی^۱ و منفردگرایی^۲ چیست؟

فلاسفه تحلیلی‌ای که علیت را امری واقعی و خارجی می‌دانند، عمدتاً به دو دسته تقسیم می‌شوند: تعمیم‌گرا و منفردگرا. مطابق نظر منفردگرا، صادق‌ساز^۳ برای علی بودن یک توالی، برقرار شدن یک رابطه دوتایی، یعنی علیت منفرد^۴، بین خود دو رویداد است. این رابطه نسبت به دوتایی مزبور درونی^۵ است، بدین معنا که برقرار بودن این رابطه به واسطه ارتباط آنها با سایر عناصر جهان نیست.^۶ برای یک منفردگرا آنچه که گزاره «A علت B است» را صادق می‌سازد، علت بودن A برای B است و نیازی نیست که بیش از همین امر واقع چیزی را در جهان فرض گرفته و وضع کرد. تمام آنچه که نیاز است تا گزاره فوق را صادق کند، صرفاً یک رابطه درونی علی بین A و B است. در مقابل، تعمیم‌گرا معتقد است که صدق گزاره فوق به واسطه وجود هویتی در جهان است که درونی و محدود به رابطه علی بین A و B نیست. به طور مثال، می‌توان گفت که گزاره فوق صادق است از آن رو که زوج A و B قانونی خاص را محقق کرده‌اند. در این حال قانون هویتی جدا و متمایز و مستقل از رابطه بین A و B است. اگر چنین قانونی وجود نمی‌داشت که در طی آن A هدایت و منجر به B شود، گزاره فوق اساساً صادق نمی‌بود.^۷ چه تعمیم‌گرا و چه منفردگرا یک سؤال مهم دیگر را نیز در مورد رابطه علی باید پاسخ دهند. به نظر می‌رسد که هر جا علت و معلولی حضور دارد، می‌توان ادعا کرد که از همان نوع علل همان نوع معلول‌ها به وجود می‌آیند. یعنی علل به طور ذاتی عمومیت دارند و از خود قانون‌واری^۸ نشان می‌دهند.^۹ در این حال مسأله برسر صادق‌ساز گزاره «رابطه

1. Generalism

2. Generalism

۳ رابطه صادق‌سازی (Truthmaking) یک واژه فلسفی است. به طور کلی برای یک گزاره صادق P می‌توان پرسید: از چه رو (به واسطه چه) P صادق است؟ جواب هویتی مانند F خواهد بود که در جهان وجود دارد. در این حال می‌گویند که بین P و F رابطه صادق‌سازی برقرار است. این رابطه بین مقوله‌ای است، یعنی بین گزاره‌ها از یک سو و هویات جهان از سویی دیگر.

4. Singular causation

5. Intrinsic

6. Armstrong, 2004, p.126

۷. برای بحث بیشتر رجوع کنید به مقدمه این کتاب: Psillos, 2002

8. Lawlikeness

۹. آرمسترانگ مصرّ است که انتظام (در این مقاله معادل قانون واری است)، گرچه جزء مفهوم علیت نیست و یا حتی جزئی از علیت منفرد هم نمی‌باشد، در ضمن درک رابطه علی فهمیده می‌شود. او نحوه وقوع این مطلب را سر بسته می‌گذارد، ولی یک چیز مشخص است و آن این که نمی‌بایست گفت که خود علیت منفرد توضیح‌دهنده، یا صادق‌ساز، انتظام است. گرچه انتظام همراه رابطه علی فهم

سید محمد حسن آیت‌الله زاده شیرازی

علی بین A و B عام و منتظم است» می‌باشد. تعمیم‌گرایان برای توضیح این خصلت رابطه علی با مشکل ویژه‌ای مواجه نیستند. قانون، که پیش از این صادق‌ساز گزاره «A علت B است» بود، این بار نیز گزاره «رابطه علی بین A و B عام و منتظم است» را صادق می‌سازد. ولی منفردگرایان در استفاده از قانون دچار تعارض می‌شوند:

«اگر علل شامل قانون باشند، قرار دادن علیت در موارد [رابطه علی]، چنانچه علیت منفرد

مدعی است، به همراه قرار دادن ماهیت قانون‌وار علیت در یک نظم، و نه در موارد [رابطه

علی]، تعارض دارند».^۱

از طرفی منفردگرایی ایجاب می‌کند که صادق‌ساز «A علت B است» در خود رابطه علی واقع شود و از سوی دیگر قانون طبیعت، در صورت صادق‌ساز بودن، صدور B از A را کنترل و هدایت کند. تعارض در آن است که هم باید گفت که موارد رابطه علی به طور مستقل از دیگر هویت جهان رخ می‌دهند و هم باید گفت که وقوع هر یک از موارد رابطه علی صرفاً به عنوان مصداق^۲ یک الگوی عام، یعنی قانون، قابل توضیح است؛ و این قانون است که انتظام موجود در رابطه علی را اعمال می‌کند. پس اگر هر کدام از موارد رابطه علی یک مصداق از الگویی عام باشد، چگونه می‌توان گفت، چنانچه منفردگرایان می‌گویند، یک رابطه علی به طور درونی و مستقل از دیگر هویت جهان واقع می‌شود؟

برای منفردگرایان دو راه به نظر می‌آید. اول آن که بگویند موارد رابطه علی از قوانین و الگوهای عامی که اصیل و واقعی نیستند تبعیت می‌کنند؛ که در این صورت، قوانین انتظام صرف خواهند بود و نمی‌بایست به عنوان هویتی اصیل، جدا و متمایز از موارد روابط علی در نظر گرفته شوند. یعنی آنکه قوانین صرفاً برآمده از نظمی است که در موارد روابط علی رخ می‌دهد، نه بیشتر.^۳ دوم آن که بگویند قوانین اصیل و واقعی هستند، ولی موارد رابطه علی الزاماً از آنها تبعیت نمی‌کند. این راه حل بسیار معوج و خام است.^۴ اگر موارد رابطه علی به طور ضروری مصادیق قوانین نباشند، فرض و وضع کردن قوانین اصیل و واقعی چه توجیه متافیزیکی می‌تواند داشته باشد؟

می‌شود، اما توضیح‌دهنده آن نیست. خواهیم دید که نزد آرمسترانگ این امر صرفاً پس از در نظر گرفتن قانون طبیعت قابل توضیح است.

1. Armstrong, 2004, p.127.

2. Cases

3. Instances

۴. این رویکرد همان ایده هیومی در قانون است.

۵. دست کم از منظر آرمسترانگ این گونه است. گرچه بعضی از فلاسفه امکان آن را مطرح کرده اند. ملاحظه کنید

Beebe, 2000

۱۰ شناخت 10 How Not to Misunderstand Armstrong's Theory of . . .

S.M. Hassan Ayatollahzade Shirazi

غالب منفردگرایان راه حل اول را برمی‌گزینند و در مورد قوانین به نظریه انتظام روی می‌آورند.^۱ آرمسترانگ^۲ اما، به دلایلی دیگر، معتقد به چنین نظریه‌ای در قوانین نیست. به طور کلی او استدلال می‌کند که اگر نظریه انتظام را در مورد قوانین بپذیریم، نمی‌توان متافیزیکی به اندازه کافی قوی و توضیح دهنده بر پا کرد. قوانین هویات متافیزیکی واقعی و اصیل هستند، نه آنکه صرف انتظام امکانی رخ داده‌های جهان باشند.^۳ به نظر می‌آید که آرمسترانگ راه حل اول را نمی‌پذیرد؛ اما چگونه می‌تواند در عین قبول کردن اصیل بودن قوانین و جدی گرفتن نقش توضیحی آنها مشکلات راه حل دوم را رفع و راه سوم را ارائه کند؟

۲. بین منفردگرایی و تعمیم‌گرایی

۲-۱. مقدماتی از متافیزیک آرمسترانگ

آرمسترانگ مدافع نظریه صادق‌سازی است. او معتقد است که تمام فعالیت متافیزیک چیزی جز فرض (تبیینی)^۴ هویاتی به عنوان صادق‌ساز نیست. متخصص متافیزیک می‌بایست گزاره‌های صادق را در علم و عقل سلیم در نظر بگیرد و بهترین جهانی را که گزاره‌های مزبور را صادق می‌کند بر پا سازد. متافیزیک بهتر آن خواهد بود که هویات کمتر با توضیح دهندگی بالاتر فرض کند.

مناسب‌ترین هویات برای فرض (تبیینی) اوضاع امور^۵ هستند.^۶ لذا در متافیزیک آرمسترانگ هر صادق‌ساز می‌بایست شکل یکی از اوضاع امور را داشته باشد. هر یک از اوضاع امور متشکل از یک جزئی است که ویژگی‌ای^۷ را محقق^۸ کرده یا یک دسته از جزئیات که رابطه‌ای^۹ را محقق کرده‌اند. به طور مثال، آنچه که گزاره «علی پشت کامپیوتر نشسته است» را صادق می‌کند، این واقعیت است که نشستن پشت کامپیوتر به عنوان یک

۱. به طور مثال Anscomb, 1975

۲. دیوید مالت آرمسترانگ (David Malet Armstrong) متولد ۱۹۲۶ و از جمله فلاسفه بزرگ و تاثیر گذار تحلیلی است که در حوزه عمومی فلسفه تحلیلی با نظریه مادی گرایانه ذهن شناخته می‌شود، ولی در فلسفه علم آرای متافیزیکی او بیشتر جریان ساز بوده است. آخرین کتاب مهم او (۲۰۰۴) Truth and Truthmaker است. او به تازگی (ماه می ۲۰۱۴) فوت کرد.

۳. از این پس نظریه فوق را با نظریه قوی قانون می‌شناسیم.

4. Postulate

5. States of affairs

۶. آرمسترانگ در این باره بسیار نوشته است. در این مقاله صرفاً یک پیش فرض است.

7. Property

8. Instantiation

9. Relation

سید محمد حسن آیت‌الله زاده شیرازی

ویژگی (رابطه‌ای)^۱ توسط یک جزئی، یعنی علی، محقق شده است. در این حال، نشستن علی پشت کامپیوتر (یا این که علی پشت کامپیوتر نشسته است) یکی از اوضاع امور است که گزاره فوق را صادق کرده است.

از مهمترین لوازم این که هویات موجود در خارج را اوضاع امور بدانیم آن است که هیچ جزئی و یا کلی‌ای (ویژگی یا رابطه) خارج از ترکیب اوضاع امور وجود ندارد. این حرف به آن معنی نیست که کلیات یا جزئیات وجود ندارند، بلکه تأکید می‌کند که کلیات و جزئیات در ضمن اوضاع امور وجود دارند. به عبارت دقیق‌تر، کلیات یا جزئیات را نمی‌بایست به عنوان صادق‌ساز یا هویات جهان خارج فرض (تبیینی) کرد.

اما اگر کلیات اموری قابل فرض و وضع در جهان نیستند، بهتر آن خواهد بود که کلیات را به صورت غیراشباع شده نشان داد. به طور مثال، اگر چه به ویژگی سفیدی با حرف بزرگ W می‌توان اشاره کرد، اما روش بهتر شکل $W(-)$ یا سفید بودن چیزی است. این روش با دقت نشان می‌دهد که سفید بودن یک مثال افلاطونی یا وجودی متمایز و جدا از دیگر هویات عالم نیست. سفید بودن صرفاً به صورت هویتی غیراشباع شده^۲ وجود دارد. هویتی که می‌بایست توسط یک جزئی، اشباع شده و به صورت یکی از اوضاع امور درآید.^۳ نکته آخر اینکه، وقتی آرمسترانگ از جزئیات و کلیات صحبت می‌کند، صرفاً جزئیات و کلیات مرتبه اول^۴ را در نظر ندارد. کاملاً ممکن است که خود کلیات به وسیله روابط مرتبه بالا^۵ به یکدیگر مرتبط شوند. به طور مثال گرچه ممکن است که سفید بودن توسط برف و سیاه بودن توسط کلاغ محقق شوند، اما کاملاً ممکن است که سفید بودن و سیاه بودن توسط رابطه‌ای خاص به یکدیگر پیوند برقرار کنند.

اکنون آن قدر می‌دانیم که بتوانیم نظریه معروف آرمسترانگ را در قانون طبیعت توضیح دهیم. به عقیده او قوانین روابط امکانی و علی‌ای مرتبه بالایی هستند که بین ویژگی‌ها برقرار شده‌اند. این رابطه مرتبه بالا^۶ در یک جفت از جزئیات مرتبه پایین^۷ به مانند C و E، محقق می‌شود. مثلاً این قانون که «اگر نیروی مشخصی بر جسمی با جرم

1. Relational property

2. Unsaturated

۳. شکل ۱ را ملاحظه کنید. اینکه این بیان تاچه حد ویتگنشتاینی است یا یک برساخت متافیزیکی از منطق فرقه است یا الزامات پروژه زبان ایده آل است موضوع این مقاله نیست.

4. First-order universals

5. Higher-order relation

۶. آرمسترانگ بین کلیات مرتبه بالا که صادق‌سازهای واقعی هستند و کلیات مرتبه دوم (Second-Order) که مبتنی بر هویات دیگر جهان وجود دارند، تفاوت می‌گذارد. مثلاً روابط مرتبه دوم، گر چه بین کلیات واقع می‌شوند، اما قابل تقلیل به دیگر اوضاع امور جهان هستند و لازم نیست وضع شوند.

7. Lower-order

۱۲ شناخت . . . How Not to Misunderstand Armstrong's Theory of

S.M. Hassan Ayatollahzade Shirazi

معین وارد شود شتاب مشخصی را برای آن ایجاب یا تضمین می‌کند» می‌تواند در دو جسم C و E محقق شود. در این حال جسم C آن نیروی مشخص را محقق کرده است و علت حرکت جسم E با شتاب مشخص شده است. باید توجه کرد که C، از حیث بودن، و یا E، از حیث بودن، علت یا معلول نیستند؛ بلکه باید گفت که C علت است از آن رو که نیرویی مشخص را دارا است، و E معلول است به واسطه آن که فلان شتاب را برای جرم مشخصی محقق کرده است. به همین رو، علت و معلول واقعی، هر دو، شکل اوضاع امور را دارند: P بودن C، و Q بودن E. در این میان، قانونی که علیت بین اوضاع امور را هدایت و کنترل می‌کند، رابطه تضمین کردن بین ویژگی‌های P و Q است: «P، Q را تضمین می‌کند». این قانون، که خود یک کلی مرتبه بالاتر است، در زوج اجسام C و E محقق می‌شود. تحقق این کلی در جزئیات یک وضعیت امور مرکب را می‌سازد: این که P بودن C، Q بودن E را موجب می‌شود. شکل حاصل شده همان علیت منفرد است.

۲-۲. جمع کردن نظریه قوی قانون و منفردگرایی

اکنون به سؤال اصلی خود در قسمت ۱ باز می‌گردیم: چگونه آرمسترانگ می‌تواند تعارض موجود بین منفردگرایی و نظریه قوی قانون را مرتفع می‌کند؟ اگر قانون به لحاظ متافیزیکی اصیل است، آیا مناسب آن نیست که بگوئیم رابطه علی به واسطه قانون واقع می‌شود، نه علل منفرد؟ این سوال را در قالب ملاحظات متافیزیکی آرمسترانگ، که در قسمت ۱-۲ آورده شد، اینگونه باید طرح کرد: اگر جهان، جهان اوضاع امور است و هر صادق‌سازی می‌بایست به شکل یکی از اوضاع امور باشد، چگونه می‌توان یک قانون را، مانند آن که "P، Q را تضمین می‌کند"، یک صادق‌ساز دانست؟ اگر قانون یک رابطه مرتبه بالایی تضمین کردن بین ویژگی‌ها است، نه یکی از اوضاع امور، پس نمی‌توان آن را یک صادق‌ساز در متافیزیک آرمسترانگ دانست و فرض (تبیینی) کرد. از طرفی دیگر اگر قانون صادق‌ساز رابطه علی نباشد، به نظر می‌رسد که مهمترین نقش متافیزیکی خود را از دست داده است. راه حل چیست؟^۱

یک راه آن است که به سطوح جزئیات متوسل شویم. یعنی همان طور که جزئیات متعارف مرتبه اول کلیات متعارف مرتبه اول را محقق می‌کنند و اوضاع امور را می‌سازند، می‌توان خود این کلیات را به عنوان جزئیات مرتبه دوم در نظر گرفت، که در نوبت

۱. توجه شود که این طرح سوال باز بیان تعارض مطرح در قسمت ۱ است اما به زبان صادق‌سازها.

سید محمد حسن آیت‌الله زاده شیرازی

خودکلیات مرتبه بالا را محقق می‌کنند. اگر این تقریر را جدی بگیریم، چنانچه آرمسترانگ به طور پراکنده در آثارش بیان کرده است، طبیعی خواهد بود که قوانین را می‌توان از اوضاع امور دانست؛ البته این بار اوضاع امور متضمن تحقق روابط مرتبه بالا در جزئیات مرتبه دوم است.^۱ مطابق این بیان صادق‌ساز گزاره «A علت B است» قانون طبیعت است: «P، Q را تضمین می‌کند». مشکلی که با این بیان ایجاد می‌شود آن است که علیت منفرد به لحاظ متافیزیکی زائد می‌شود. یعنی از آن رو که قانون را به عنوان صادق‌ساز گزاره «A علت B است» در دست داریم نیازی به وضع علیت منفرد به عنوان صادق‌ساز نیست؛ و این به معنای نفی منفردگرایی است.

خوشبختانه آرمسترانگ چندان تقریر فوق را جدی نمی‌گیرد و کمتر قانون را به شکل یکی از اوضاع امور بیان می‌کند. او عمدتاً قانون را کلی‌ای در نظر می‌گیرد که توسط زوجی از جزئیات محقق می‌شود.^۲ اما نکته بسیار اساسی که او اضافه می‌کند آن است که تحقق قانون و علیت منفرد دو وضعیت امور متمایز نیستند، بلکه به طور پسینی متحدند. یعنی آن که، ما صرفاً بعد از تحقیقات علمی به این آگاهی می‌رسیم که آنچه به عنوان توالی علی در نظر گرفته بودیم، تحقق یک قانون خاص است. ولی این به آن معنی نیست که گزاره «A علت B است» توسط آن قانون صادق می‌شود. بلکه باید گفت که این تحقق قانون است که گزاره مزبور را صادق کرده است، و البته تحقق قانون چیزی بیش یا کم از علیت منفرد نیست. لذا آنچه که باید وضع شود صرفاً علت منفرد است که رابطه‌ای بین دو وضعیت از اوضاع امور می‌باشد.

اجازه بدهید داستان را اینگونه بیان کنیم. در ابتدا ما، به عنوان تجربه‌گر و مشاهده‌کننده جهان، درمی‌یابیم که:

(۱) تعدادی از اوضاع امور به نحوی با یکدیگر مرتبط هستند که می‌توان آنها را تحت مقوله‌ای خاص، به نام رابطه علی، دسته‌بندی کرد.^۳

(۲) روابط علی فوق، انتظامی تکرارشونده و قانون‌وار دارند.

(۳) از سویی دیگر، دانشمندان به این نتیجه می‌رسند که دسته‌ای از توالی‌ها، تحت هدایت قانون هستند. یعنی رویدادهایی هستند که تحت کنترل قانون از پی هم می‌آیند. اساساً کشف قوانینی که جهان را کنترل و هدایت می‌کنند در میان اهداف علم است.

۱. شکل ۲ را ملاحظه کنید.

۲. شکل ۳ را ملاحظه کنید.

۳. این ادعا چندان مورد بحث این مقاله نبوده است، اما در تصویر کلی آرمسترانگ از علیت منفرد باید دیده شود.

(۴) پس از تحقیقات بیشتر معلوم می‌شود که آن مواردِ روابطِ علی (تجربه شده در شماره ۱ و ۲) مصادیق و تحت کنترل قوانین واقعی (کشف شده در علم) هستند. باید تأکید کرد که این اتحاد بین تحقق قوانینِ اصیلی که در فیزیک به دست می‌آیند با روابطِ علی‌ای که ما به طور متعارف بین بعضی اوضاع امور درک می‌کنیم یک اتحاد مفهومی نیست. صرف قانون‌واری‌ای که در شماره ۲ می‌یابیم مستلزم آن نیست که قانون، آن طوری که فیزیکدان آن را به عنوان امری اصیل کشف می‌کند، یعنی شماره ۳، می‌بایست مواردِ روابطِ علیِ مورد تجربه‌ی ما را در شماره ۱ کنترل و هدایت کند. در یک جمله باید گفت: درست است که ما می‌دانیم که روابطِ علیِ قانون‌وار هستند، اما صرفاً به طور پسینی فهم خواهد شد که قوانینِ کشف شده در فیزیک آنها را کنترل می‌کند. این اتحاد پسینی توضیح‌دهنده فهم متعارف مذکور در شماره ۲ نیز است.^۱

۳. نتیجه

تاکنون معلوم شد که تحقق قانون، که متحد با علیت منفرد است، می‌بایست به عنوان صادق‌ساز «A علت B است» وضع شود. آیا این به معنی اعتباری گرفتن قوانین است؟ جواب منفی است. قانون وجود دارد، اما نه به عنوان صادق‌ساز، بلکه به عنوان عضو تشکیل‌دهنده علیت منفرد. قانون اصیل است به همان معنا که سفیدبودن یا هر کلی دیگر اصیل است. قانون به طور متمایز یافت نمی‌شود و هیچ گزاره‌ای را به خودی خود صادق نمی‌کند. لذا من معتقد هستم که آرمسترانگ یک منفردگرا است و نه یک تعمیم‌گرا. ولی برخلاف دیگر منفردگرایان قائل به نظریه قوی در مورد قانون است، و برخلاف دیگر تعمیم‌گرایان قائل نیست که قانون وجود متمایز دارد. منفردگرایی درست است، زیرا رابطه علی در خود مورد رابطه علی و به طور درونی برقرار می‌شود؛ اما قانون بخشی از آن اوضاع امور مرکبی است که ما به عنوان علیت منفرد می‌شناسیم.

اجازه دهید با توجه دادن به نکته‌ای در مورد جایگاه رابطه علی نتیجه‌گیری را به پایان برم. به نظر می‌آید که رابطه علی در سه موضع حضور دارد:

(۱) قانون: P، Q را تضمین می‌کند؛ یا P بودن چیزی Q بودن چیزی را موجب می‌شود؛ (P و Q ویژگی هستند).

(۲) علیت منفرد: علت بودن A برای B؛ (A و B اوضاع امور هستند).

۱. به همین علت است که آرمسترانگ بهترین انتخاب را برای قوانین فیزیکی رابطه علی بین ویژگی‌ها می‌داند.

سید محمد حسن آیت‌الله زاده شیرازی

۳) تحقق قانون: این که P بودن Q ، C بودن E را موجب می‌شود؛ (C و E جزئی هستند). درست است که ما رابطه علی را بین زوجی از اوضاع امور درک می‌کنیم (موضع ۲)، اما این رابطه در واقع بین کلیات برقرار است (موضع ۱). لذا به نظر می‌آید که تقریر متافیزیکی بر حسب موضع ۲ تا حدی خام باشد. رابطه علی همانند روابط دیگر، که بین دو هویت رخ می‌دهد، ۱ واقع نمی‌شود، بلکه می‌بایست قانون مشخصی در این بین وجود داشته باشد. به لحاظ مفهومی، رابطه علی در وهله اول بین ویژگی‌ها و سپس بین اوضاع امور واقع می‌شود. به هر حال، این به معنی آن نیست که قانون، رابطه علی را ایجاب کرده باشد یا گزاره « A علت B است» را صادق کرده باشد.

نها صادق‌ساز علیت منفرد است؛ اما علیت منفرد آن چنان که در موضع ۳ نشان داده شده است. این علیت منفرد دارای ساختار پیچیده‌تری است که متضمن موضع ۱ و متحد با موضع ۲ می‌باشد. در این حالت علیت منفرد هر دو گزاره زیر را صادق می‌سازد:

الف) « A علت B است»؛

ب) «از همانند A ، همانند B حاصل می‌آید»؛ یا «تمام جزئیاتی که P هستند، Q نیز می‌باشند».

توجه کنید که الف رابطه علی و ب انتظام رابطه علی را نشان می‌دهند. به این ترتیب تعارض طرح شده در قسمت ۱ با این بیان از علیت مرتفع می‌شود. نکته مهم آنکه انتظام رابطه علی اساساً امری متافیزیکی نیست. درست است که گزاره ب را می‌شود صادق دانست اما هویتی متافیزیکی به نام انتظام وجود ندارد. با این توجه وارد قسمت آخر مقاله می‌شویم.

۴. کج فهمی از آرمسترانگ

آنچه که گفتیم ایده اصلی نظریه علیت و قانون آرمسترانگ بود. آنچه او در موضعی از آثارش گفته است صرفاً نحوه‌های متفاوت عرضه این ایده است و نباید نادرست فهم شود. به طور مثال، از سال ۱۹۸۳ به این سو، آرمسترانگ رابطه N را برای توضیح نظریه‌اش در مورد قانون معرفی کرده است. اگر N رابطه تضمین بین کلیات باشد، آنگاه $N(P, Q)$ یک قانون است. در این حال N ، انتظام موجود بین مصادیق P و Q را نتیجه می‌دهد. یعنی، اگر R صرف انتظام این مصادیق باشد، می‌توان گفت که $N(P, Q)$ انتحه م، دهد $R(P, Q)$

۱. مثل رابطه دوری و یا نزدیکی که به صرف تحقق روابط مزبور واقع می‌شوند. اما علیت منفرد تحقق رابطه ای کلی به نام علیت نیست. زیرا علیت منفرد نامی برای نوعی از اوضاع امور است که متضمن تحقق قانون است.

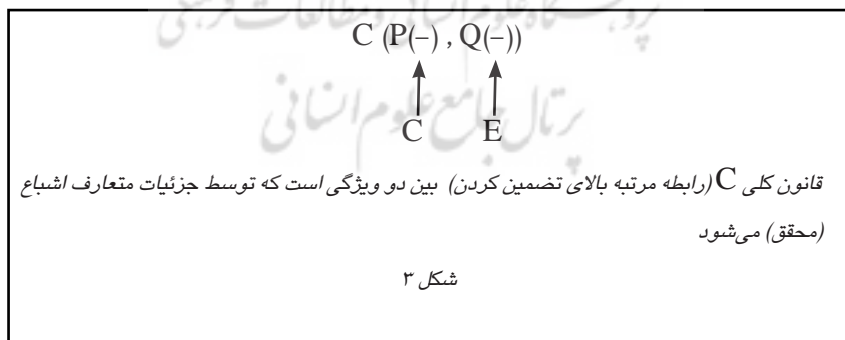
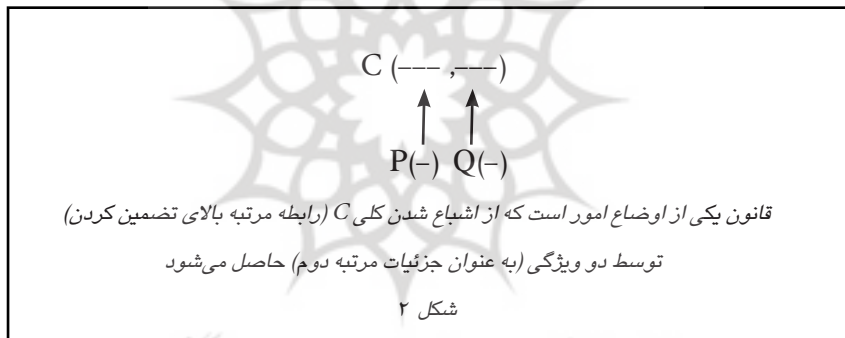
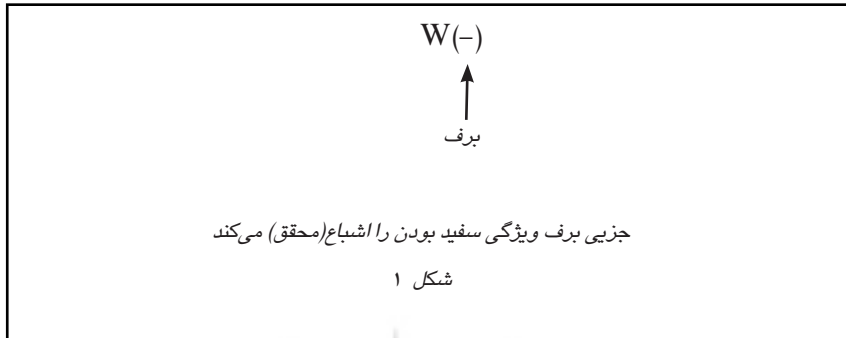
به عبارت دیگر رابطه تضمین بین P و Q توضیح می‌دهد که چرا هر کدام از مصادیق P می‌بایست Q باشد (یا این که تمام Pها، Q هستند).

اما این بیان را چگونه باید فهم کنیم؟ اول از همه باید توجه کرد که R یکی از اوضاع امور نیست، بلکه یک گزاره است: «تمام Pها، Q هستند». N نیز یکی از اوضاع امور نیست، بلکه یک کلی - قانون است که می‌بایست در یک زوج از جزئیات محقق شود تا اوضاع امور پیچیده‌تری را به نام علل منفرد بسازد. واضح است که رابطه مذکور بین R و N یک رابطه بین مقوله ای است، بین یک کلی و یک گزاره، و نه رابطه ضروری استنتاج بین دو گزاره و نه رابطه ای متافیزیکی بین هویات خارجی. وقتی آرمسترانگ صحبت از استنتاج R از N می‌کند، او صرفاً رابطه صادق‌سازی را در نظر دارد و همان طور که در پایان قسمت پیش بیان کردم، تنها صادق‌ساز در این میان علیت منفرد است. علیت منفرد، آن چنان که در موضع ۳ تقریر شد، الف و ب را صادق می‌سازد. لذا رابطه ضروری در اینجا چیزی نیست جز رابطه صادق‌سازی که بین تحقق N، یعنی علیت منفرد، و دیگر گزاره‌ها، مانند الف و ب، برقرار می‌شود.

بعضی از فلاسفه از نحوه بیان فوق برداشت اشتباهی داشته‌اند.^۱ برد بیان می‌کند که آرمسترانگ نظم موجود در توالی‌ها (این که همه Pها، Q هستند) را به وسیله N توضیح می‌دهد. برد به این رابطه ایراد می‌گیرد که اگر $N(P, Q)$ ، $R(P, Q)$ را نتیجه بدهد، در آن صورت N می‌بایست یک وجه ضروری داشته باشد که خود آن وجه ضروری می‌بایست توسط یک N دیگر توضیح داده شود و همین طور تا بی‌نهایت؛ این تسلسل نامطلوب است. من معتقد هستم که برد اشتباه کرده است. آرمسترانگ به عنوان یک متخصص متافیزیک تنها روابط (ضروری‌ای) را باید توضیح دهد که میان هویات در جهان وجود دارد. R یک هویت در جهان نیست. R یک گزاره است، نه یکی از اوضاع امور. تحقق N صادق‌ساز R است. اگرچه رابطه صادق‌سازی رابطه‌ای ضروری است، اما بین هویات در جهان واقع نمی‌شود، بلکه بین هویات در جهان از یک سو و گزاره‌ها از سویی دیگر رخ می‌دهد. ادعای این که N صدق R را نتیجه می‌دهد مساوی آن نیست که N رابطه‌ای متافیزیکی با R دارد، آن چنان که هویت‌های در جهان با یکدیگر رابطه دارند. لذا، این رابطه اساساً به آنچنان توضیح متافیزیکی که برای سایر روابط در جهان لازم است نیاز ندارد و تسلسل ادعایی برد رخ نمی‌دهد. ■

سید محمد حسن آیت‌الله زاده شیرازی

اشکال:



Anscombe, G.E.M., 'Causality and Determination', In *Causation and Conditionals*, edited by Ernest Sosa, Oxford University Press, ۱۹۷۵.

Armstrong, D. M., *Truth and Truthmakers*, Cambridge University Press, ۲۰۰۴b.

Bird, A. , 'The Ultimate Argument against Armstrong's Contingent Necessitation View of Laws', *Analysis* ۶۵, ۱۴۷-۱۵۵, ۲۰۰۵.

Beebe, H., , "The Nongoverning Conception of Laws of Nature", *Philosophy and Phenomenological Research*, ۶۱: ۵۷۱-۵۹۴, ۲۰۰۰.

Psillos, S., *Causation and Explanation*, Acumen, ۲۰۰۲.

